

## متن تصمیم دیوان داوری در پرونده الف/ 18 تابعیت مضاعف

شماره پرونده: الف/18  
تاریخ تصمیم: 63/12/10 – 30 آوریل 1984

درخواست تفسیر بند 1 ماده هفت  
بیانیه حل و فصل دعاوی درباره اینکه  
آیا دیوان، صلاحیت رسیدگی به آن دسته از  
دعاوی را دارد که علیه ایران توسط  
کسانی اقامه شده است که به موجب قوانین  
ایالات متحده، شهروندان این کشور و  
به موجب قوانین ایران، شهروندان جمهوری  
اسلامی ایران هستند.

### تصمیم

#### طرفها

جمهوری اسلامی ایران.  
ایالات متحده آمریکا.

## بخش اول زمینه شکلی رسیدگی

دعاوی زیادی توسط خواهانهای علیه ایران اقامه شده است که به موجب قوانین ایالات متحده، شهروندان ایالات متحده و به موجب قوانین ایران، شهروندان ایران هستند. طی تابستان 1982 شعب دیوان دستورهایی صادر کرده و در آنها از طرفهای داوری دعوت نمودند که لوایحی در باب موضوع تأثیر باصطلاح تابعیت مضاعف بر صلاحیت دیوان، تسلیم کنند. تعدادی از خواهانها در بابت موضوع مزبور، لوایحی به ثبت رساندند. در ارتباط با دستورهای یاد شده، ایالات متحده آمریکا («ایالات متحده») در تاریخ 19 نوامبر 1982 (28 آبان ماه 1361) «لایحه ای در باب موضوع تابعیت مضاعف» به ثبت رساند. در طول سال 1982 نظرات جمهوری اسلامی ایران («ایران») در باب تابعیت مضاعف در ارتباط با پرونده‌های متعددی که در شعب

دیوان مطرح بود، کتباً به دیوان تسلیم گردید.

شعبه دو، جلسات استماع سه پرونده را (پرونده شماره 157 در 20 اکتبر 1982/ 28 مهر ماه 1361، و پرونده‌های شماره 211 و 237 در 5 نوامبر 1982/ 14 آبان ماه 1361) برگزار کرد. از جمله مسایلی که در این جلسات مطرح گردید، استدلالات شفاهی طرفین درباب موضوع تابعیت مضاعف بود. شعبه دو در تاریخ 29 مارس 1983 (9 فروردین ماه 1362) در مورد دو پرونده از سه پرونده مذکور احکام خود را صادر کرد که نسبت بدانها نظر مخالفی در تاریخ 12 اکتبر 1983 (20 مهر ماه 1362) به ثبت رسید: ناصر اصفهانیان و بانک تجارت، پرونده 157، شعبه دو، حکم شماره 031-157-2 گلپیرا و دولت جمهوری اسلامی ایران، پرونده 211، شعبه دو، حکم شماره 32-211-2. البته تصمیم حاضر اثری بر احکام مزبور نمی‌تواند داشته باشد؛ زیرا به موجب بند 1 ماده چهار بیانیة حل و فصل دعاوی<sup>1</sup> و بند 2 ماده 32 قواعد

---

1. «بیانیة دولت جمهوری دموکراتیک و مردمی الجزایر درباره حل و فصل ادعاهای توسط دولت ایالات متحده آمریکا و دولت جمهوری اسلامی ایران».

دیوان، این احکام قطعی و لازم الاجرا هستند.

در تاریخ 25 فوریه 1983 ایران، براساس بند 4 ماده شش بیانیة حل و فصل دعاوی درخواست کرد که «دیوان عمومی نظر خود را در ارتباط با عدم پذیرش دعاوی ثبت شده توسط اتباع ایران علیه دولت جمهوری اسلامی ایران» اعلام کند. در این درخواست همچنین آمده بود که رسیدگیهای دعاوی دارندگان تابعیت مضاعف در شعب سه‌گانه دیوان، باید تا اعلام تصمیم دیوان عمومی متوقف گردد.

در 25 آوریل 1983 (5 اردیبهشت ماه 1362) ایالات متحده ضمن استناد به لایحه‌ای که در تاریخ 19 نوامبر 1982 (28 آبان ماه 1361) به ثبت رسانده بود، به درخواست ایران پاسخ داد.

دیوان در تاریخ 10 مه 1983 (20 اردیبهشت ماه 1362) تاریخ برگزاری جلسه استماع را 6 اکتبر 1983 (14 مهرماه 1362) و مهلت تسلیم لوایح را 15 سپتامبر 1983 (24 شهریور ماه 1362) معین کرد. دیوان به‌موجب دستور مورخ 7 سپتامبر 1983 (16 شهریور ماه 1362) برگزاری جلسه

استماع مزبور را به 10 نوامبر 1983 (19) آبان ماه 1362) موکول نمود. دیوان در پاسخ درخواست مورخ 8 سپتامبر 1983 (21 شهریور ماه 1362) آخرین مهلت ثبت لوایح را نیز تا 17 اکتبر 1983 (25 مهر ماه 1362) تمدید کرد.

در تاریخ 11 اکتبر 1983 (19 مهر ماه 1362) ایران درخواست کرد که برگزاري جلسه استماع به تعویق افتد و مهلت ثبت لوایح دو ماه تمدید گردد. ایالات متحده در تاریخ 19 اکتبر 1983 (27 مهر ماه 1362) اظهاریه‌ای مبنی بر مخالفت با درخواست یاد شده به ثبت رساند. دیوان به موجب دستور مورخ 20 اکتبر 1983 (28 مهر ماه 1362) این درخواست را رد کرد. در تاریخ 21 اکتبر 1983 (29 مهر ماه 1362) ایران لایحه‌ای با عنوان «موضوع دعاوی مطروحه توسط ایرانیان با استفاده از تابعیت امریکایی» به ثبت رساند. در 25 اکتبر 1983 (3 آبان ماه 1362) دیوان، لایحه ایران را با آنکه دیرتر از مهلت مقرر ثبت شده بود، پذیرفت. در تاریخ 27 اکتبر 1983 (5 آبان‌ماه 1362) ایران ملحقات لایحه مورخ 21 اکتبر (29 مهر

ماه) خود را به ثبت رساند و ضمن آن  
باردیگر درخواست تعویق جلسه استماع را  
مطرح ساخت. دیوان طی دستور مورخ اول  
نوامبر 1983 (10 آبان ماه 1362) این  
درخواست را رد کرد.  
جلسه استماع موضوع تابعیت مضاعف در  
روزهای 10 و 11 نوامبر 1983 (19 و 20  
آبان ماه 1362) در مقابل دیوان عمومی  
برگزار شد.

### بخش دوم موضوع مطروح

موضوعی که هم‌اکنون در برابر دیوان  
مطرح می‌باشد این است که آیا بیانیة حل  
و فصل دعاوی، این صلاحیت را به دیوان  
اعطا می‌کند که دعاوی را رسیدگی کند که  
توسط کسانی علیه ایران اقامه شده است  
که طی دوره ذی‌ربط از تاریخ ایجاد ادعا  
تا 19 ژانویه 1981 (29 دی ماه 1359)، طبق  
قوانین ایران، شهروندان این کشور و طبق  
قوانین ایالات متحده، شهروندان ایالات  
متحده‌اند؟

مواد ذي ربط بيانية حل و فصل دعاوي  
كه ديوان بايد آنها را تفسير كند  
عبارتند از بند 1 مادة دو و بند 1  
(الف) مادة هفت.

در بند 1 مادة دو آمده است:

«بدین وسیله يك هیئت داوری بین المللی  
(هیئت رسیدگی به ادعاهای ایران و  
ایالات متحده) به منظور اتخاذ تصمیم  
دربارة ادعاهای اتباع ایالات متحده  
علیه ایران ادعاهای اتباع ایران علیه  
ایالات متحده... تشکیل می گردد...»

طبق بند 1 (الف) مادة هفت:

«تبعه ایران و یا ایالات متحده برحسب  
مورد بدین معنی است:  
(الف) شخص حقیقی كه شهروند ایران و  
یا ایالات متحده می باشد...»

## بخش سوم اظهارات دولتين

### الف - اظهارات جمهوري اسلامي ايران

موضع ايران اين است كه افراڊي كه به موجب قوانين ايران شهروندان اين كشور به شمار مي‌روند، اعم از اينكه شهروندان ايالات متحده باشند يا نه، نمي‌توانند عليه ايران در ديوان اقامة دعوي كنند. استدلال ايران در زير خلاصه شده است:

در باب صلاحيت ديوان در اين پرونده بايد با توجه به بيانيه حل و فصل دعاوي و بويژه بند 1 (الف) ماده هفت آن تصميم گرفت. قصد طرفين كه ملزم به رعايت بيانيه دولت جمهوري دموكراتيك و مردمی الجزاير («بيانيه عمومي») و بيانيه حل و فصل دعاوي (كه به روي هم «بيانيه هاي الجزاير» خوانده مي‌شوند) مي‌باشند، اين بود كه وظيفه ديوان رسيدگي به دعاوي بين‌المللي بر اساس اعمال اصل حمايت ديپلماتيك باشد. از اين رو بند 1 (الف) ماده هفت كه طبق قواعد حقوق بين‌الملل تفسير مي‌شود بايد



بنحوي سازگار با اصول حقوق بين الملل  
عرفي مرتبط با اعمال حمايت ديپلماتيك  
تعبير گردد.

نص صريح اين ماده، دعاوي اقامه شده  
توسط شهروندان ايراني كه ممكن است در  
عين حال شهروندان ايالات متحده نيز  
باشند را از صلاحيت ديوان مستثني  
ميسازد. اينكه واژه «تبعه»، «شهروند»  
تعريف شده است به معني آن نيست كه قصد  
طرفين اين بوده است كه قاعده سنتي  
حمايت ديپلماتيك را رعايت نکنند؛  
قاعده اي كه به موجب آن شخص زيان ديده  
بايد براساس قوانين داخلي کشور خواهان،  
تابعيت کشور خواهان را داشته باشد.  
علاوه بر اين، «تبعه» در معنای معمولي  
خود، شخصي است كه تابعيت يك کشور و  
تنها يك کشور را داشته باشد. تابعيت  
مضاعف همواره وضعيتي غيرعادي و  
غيرمتعارف شناخته شده و بنا بر اين اگر  
انصافي در كار باشد نمي توان گفت كه در  
معنای معمولي و متعارف واژه «تبعه»،  
داشتن تابعيت مضاعف نيز نهفته است.  
بنا بر اين واژه «تبعه» در بند 1 (الف)  
ماده هفت تنها كساني را در برمي گيرد كه

منحصراً یا تبعه ایالات متحده و یا تبعه ایران باشند. به علاوه بکارگیری حرف ربط «یا»، فردی را که همزمان، شهروند ایران و ایالات متحده باشد، از شمول صلاحیت دیوان مستثنی می‌سازد.

هرگونه تعریفی که براساس حقوق داخلی کشوری از «شهروند» به دست داده شود، با موضوع در دست رسیدگی بی‌ارتباط است؛ زیرا موضوعی که در برابر دیوان قرار دارد از موضوعات حقوق بین‌الملل و نه حقوق داخلی است.

نکات متعدد دیگری، چنین تفسیری را از متن بیانیه تأیید می‌کنند. بند 1 (ب) ماده هفت با الزاماتی که در مورد مالکیت و کنترل شرکتها ذکر می‌کند، امکان تابعیت مضاعف شرکتها را منتفی می‌سازد. این نشانه قصدی است که باید در مورد اشخاص حقیقی نیز صادق باشد. علاوه بر این، قواعد تفسیر به‌موجب حقوق بین‌الملل نکات زیر را نیز نشان می‌دهند: اولاً، قید و شرطی که دولتی را تابع صلاحیت دیوانی بین‌المللی می‌سازد، در موارد تردید باید به‌طور مضیق تفسیر گردد؛ ثانیاً، قاعده تفسیری که به‌موجب

آن کلیه عبارات باید «اثر مفیدی» داشته باشد، نمی‌تواند در پرونده حاضر از اثر قاعده تفسیر مضیق بکاهد؛ زیرا حتی اگر دعاوی اتباع مضاعف مستثنی شوند، بند 1 (الف) ماده هفت همچنان اثر و معنای مفیدی خواهد داشت؛ ثالثاً، موارد ابهام باید به زیان دولتی تفسیر شوند که پیشنهاد نویس معاهده را تهیه کرده که در این مورد دولت ایالات متحده آمریکا است.

رویه پیشین ادعایی طرفین در قبال معاهدات، چنانکه مورد استناد ایالات متحده قرار گرفته است (به بخش سوم (ب) زیر رجوع شود) نیز، تأثیری در موضوع مورد بررسی ندارد. «عهدنامه مودت، روابط اقتصادی و حقوق کنسولی ایران و ایالات متحده»، 284. یو.ان.ت.اس. 93 («عهدنامه مودت») اتباع مضاعف را از برخورداري از مزایای مصرح در عهدنامه، مستثنی می‌کند. ختم یا تعلیق مرافعات مطروح در دادگاههای ایالات متحده نیز ارتباطی با موضوع ندارد؛ زیرا این اقدامات ناشی از حقوق داخلی است و نمی‌تواند در موضوعات حقوق بین‌الملل

مطروح در این دیوان داوری تأثیری داشته باشد.

تفسیری که صلاحیت دیوان را بر دعاوی اتباع مضاعف مقرر دارد، مغایر با «کیفیت تقابلی» بیانیه‌های الجزایر است؛ بدین معنا که هر یک از دولتین باید از احترام و رفتاری برابر برخوردار باشد. چنین تفسیری همچنین با اعمال اصل مسلم حمایت دیپلماتیک مغایرت دارد. تفسیری از این دست، مغایر با اصل برابری دولتها است که مبنای اصلی قاعده عدم مسئولیت دولتها بوده و قاعده مزبور نیز بنوبه خود اصل به رسمیت شناخته شده‌ای است که باید در پرونده حاضر به کار گرفته شود.

دیوان باید دعاوی را بر اساس اعمال حمایت دیپلماتیک بررسی کند. زیرا، الف) مفاد بیانیه کلی نشان می‌دهد که دیوان به منظور حل و فصل اختلافات بین‌الدولی فی‌مابین ایران و ایالات متحده ایجاد گردیده است؛ ب) بیانیه‌های الجزایر به منظور پایان بخشیدن به یک بحران بین‌المللی و نه صرفاً به خاطر فیصله دادن به اختلافات خصوصی بین‌المللی به

امضاء رسید؛ ج) مبالغی که در اجرای احکام دیوان پرداخت می‌شود، به یکی از دولتین - و نه مستقیماً به هر یک از خواهانها - داده می‌شود، گو اینکه مبالغ مزبور ممکن است نهایتاً به خواهانها پرداخت شود؛ د) احکامی که به هر ترتیبی جز براساس اعمال حمایت دیپلماتیک صادر گردند، بعدها به دلیل مغایرت با حقوق بین‌الملل عمومی می‌توانند مورد اعتراض قرار گیرند؛ ه) در واقع دولتین ملزم به تأیید دعاوی اتباع خود هستند و اینکه در مواردی به خاطر سهولت امر، به خود افراد اجازه تعقیب پرونده‌ها را داده‌اند، کاملاً بی‌اهمیت است.

قوانین بین‌المللی مربوط به اعمال حمایت دیپلماتیک آشکارا طرح دعاوی کسانی را که هم تابعیت دولت خواهان و هم تابعیت دولت خوانده را دارند، منع می‌کنند. منابع سنتی حقوق بین‌الملل نیز چنین منعی را مدلل می‌سازند. عرف دولتها نیز همواره در گذشته نظریه منع طرح دعاوی اتباع مضاعف را تأیید کرده است. حتی اگر رویه جدید برای نامعتبر ساختن قاعده سنتی کافی نیست. علاوه بر این،

تصمیمات مراجع بین‌المللی مبنی بر مجاز شمردن طرح دعاوی اتباع مضاعف را باید نادیده گرفت؛ زیرا این تصمیمات یا در شرایطی اتخاذ شده‌اند که رأی به مؤثر بودن تابعیت، همواره به سود کشور خوانده بوده است، یا دیوانهای بین‌المللی منحصراً برای تأمین منافع اتباع دولتهای پیروز در جنگ ایجاد شده‌اند و بالاخره، بسیاری از حقوقدانان برجسته در نوشته‌های خود موضع متخذه توسط ایران را تأیید می‌کنند.

#### **ب- اظهارات ایالات متحده امریکا**

موضع ایالات متحده در زیر خلاصه شده

است:

موضع ایالات متحده این است که به‌موجب عبارات صریح بیانیة حل و فصل دعاوی، دیوان صلاحیت رسیدگی به دعاوی شهروندان ایالات متحده علیه ایران را دارد اعم از اینکه این اتباع، شهروندان ایران باشند یا نباشند. تعریف «تبعه» براساس شهروندی به‌موجب حقوق داخلی به منظور روشن ساختن این نکته صورت گرفته است. ایالات متحده عقیده دارد تنها در

صورتی توسط به حقوق بین‌الملل به‌عنوان راهنمایی جهت تفسیر مفاد بیانیة حل و فصل دعاوی ضرورت دارد که دیوان تصمیمی مبني بر مبهم بودن بیانیة حل و فصل دعاوی در مورد اتباع مضاعف اتخاذ کند و در صورتیکه دیوان جهت تفسیر مفاد بیانیة، توسل به حقوق بین‌الملل را ضروری تشخیص دهد، حقوق بین‌الملل امروزین تفسیری بدست خواهد داد که به‌موجب آن، تصمیم مربوط به صلاحیت دیوان، با تابعیت غالب و مؤثر هر یک از خواهانهای دارنده تابعیت مضاعف، بستگی خواهد داشت.

عبارات بند 1 (الف) ماده هفت، خود صلاحیت رسیدگی به دعاوی اتباع ایالات متحده را به دیوان اعطا می‌کند. عبارت «برحسب مورد»، الزاماً عبارت مقدماتی دو جزئی را با تعریف دو جزئی بند فرعی (الف) مرتبط و همبسته می‌سازد. از این رو مفهوم درست ماده فقط این است که تبعه ایران به معنای شخص حقیقی است که به‌موجب قوانین ایران، شهروند این کشور باشد و تبعه ایالات متحده به معنای شخص

حقیقی است که به موجب قوانین ایالات متحده، شهروند کشور اخیرالذکر باشد. معنای معمولی و متعارف «شهروند ایالات متحده» شهروندی را هم در برمی‌گیرد که تابعیت مضاعف دارد. معنای معمولی و متعارف واژه‌های «تبعه» و «شهروند»، در تداول حقوق بین‌الملل متفاوتند. «تابعیت» بر جنبه بین‌المللی عضویت کشور تأکید می‌کند و براساس حقوق بین‌الملل معین می‌شود. «شهروندی» شمول قوانین داخلی را مورد تأکید قرار می‌دهد. به موجب قوانین ایالات متحده، شهروند ایالات متحده می‌تواند تبعه کشور دیگری نیز باشد. از این رو معنای بند 1 (الف) ماده هفت در ارتباط با خواهانهای ایالات متحده این است که «تبعه ایالات متحده شخص حقیقی است که شهروند ایالات متحده بوده و شهروندان ایالات متحده می‌توانند اتباع مضاعف باشند».

تفسیر ایران از بند 1 (الف) ماده هفت با معنای روشن آن مغایرت دارد. ایران ماده هفت را به‌طور منفصل تفسیر می‌کند تا بگوید که تبعه به معنی «شهروند ایران یا شهروند ایالات متحده و



نه به معني شهروند هر دو کشور است». اما اين تفسير افزودن نکته‌اي است بر منظوق بيانيه حل و فصل دعاوي که طرفين در مورد گنجانيدين آن در بيانيه توافق نکرده اند. از نظر نحو زبان نیز چنين تفسيروي نادرست است؛ زیرا دو جمله تبعي را که با عبارت «برحسب مورد» از دو جمله ديگر جدا شده اند، از آن دو جمله منفرد و مجزا مي‌سازد بدون آنکه براي واژه‌هاي متصل کننده مزبور (برحسب مورد) معنایي قائل شود.

بيانيه‌هاي الجزاير به‌طورکلي، رويه و عمل طرفين، و نیز رويه حل و فصل دعاوي در دنياي معاصر عموماً مؤيد تفسير ايالات متحده از بند 1 (الف) ماده هفت است. اين تفسير با تعهدي که در مورد خاتمه دادن به رسيدگيهاي قضايي مطروح عليه ايران در دادگاههاي امريکا توسط شهروندان اين کشور بر دوش ايالات متحده نهاده شده سازگار است. علاوه بر اين هرگاه طرفين خواسته اند مواردی را مستثني کنند، اينکار را به‌روشنی و صراحتاً انجام داده اند و در موارد متعددي موافقتنامه الجزاير با دقت

بسیار پاره‌ای از خواهانها را از صلاحیت دیوان مستثنی کرده است. توسل به معانی تلویحی به منظور ایجاد مورد استثنایی دیگر (اتباع مضاعف) غیرموجه خواهد بود. در ارتباط با رویه و عمل طرفین، آنگاه که ایران و ایالات متحده قصد مستثنی کردن اتباع مضاعف را از برخورداری از مزایای عهدنامه‌ها داشته‌اند - چنانکه در مورد «عهدنامه مودت» عمل کرده‌اند - قصد خود را صریحاً بیان نموده‌اند. اعطای صلاحیت به دیوان در مورد دعاوی اتباع مضاعف، با رویه کنونی ایالات متحده و کشورهای بسیار دیگری سازگار است. به علاوه منطوق دقیق بند (الف) ماده هفت به موجب کاربردی که در رویه‌های کنونی دارد، از مدت‌ها پیش شامل اتباع مضاعف نیز تلقی می‌شده است. از آنجا که نص صریح بیانیة حل و فصل دعاوی موضع ایالات متحده را تأیید می‌کند، توسل به حقوق بین‌الملل جهت تفسیر آن ضرورتی ندارد. ایران به غلط می‌پندارد که بیانیة حل و فصل دعاوی باید با حقوق بین‌الملل عرفی در ارتباط با اعمال حمایت دیپلماتیک سازگار باشد.

بر عکس، مواد معاهدات را باید دقیقاً رعایت کرد حتی اگر این مواد از قواعد عمومی و کلی حقوق بین‌الملل منحرف شوند؛ مضافاً اینکه خصلت عمومی دیوان، موضع ایران را که وظیفه دیوان اعمال حمایت دیپلماتیک توسط دولتها است، تأیید نمی‌کند. بیانیة حل و فصل دعاوی نیز همانند معاهدة ورسای که بر اساس آن دیوانهای داوری مختلطي به وجود آمدند، به برخی از اتباع - شهروندان ایران و ایالات متحده - حقوقی اعطا می‌کند که مستقیماً در دیوانهای بین‌المللی قابل‌اعمال هستند. احکامی که به سود شهروندان ایالات متحده علیه ایران صادر می‌شوند، مستقیماً از محل حساب تضمینی قابل‌اجرا بوده و بند 2 ماده چهار بیانیة حل و فصل دعاوی مقرر می‌دارد «هر حکمی که هیئت داوری علیه هر یک از دولتین صادر نماید، علیه آن دولت در دادگاههای هر کشوری طبق قوانین آن کشور قابل‌اجرا خواهد بود». از این رو فرض ایران در مورد ماهیت دیوان، بی‌اساس است.

در صورتیکه دیوان نظر دهد که بیانه حل و فصل دعاوی در مورد صلاحیت رسیدگی به کلیه دعاوی شهروندان ایالات متحده علیه ایران - قطع نظر از اینکه شهروندان ایران باشند یا خیر- مبهم است، در این صورت دیوان باید طبق ماده پنج بیانیة مزبور به منظور یاقتن راهنمایی در تفسیر نص مورد بحث، به حقوق بین‌الملل مراجعه کند.

اگر قرار باشد که اصول حقوق بین‌الملل عرفی بکار گرفته شود، دیوان باید در هر پرونده متضمن اتباع مضاعف، موضوع را از راه تعیین تابعیت غالب و مؤثر خواهان دارای تابعیت مضاعف فیصله دهد. مدتها است که در حل تعارضات تابعیت در داوریهای بین‌المللی از اصل تابعیت مؤثر استفاده می‌شود. تحول حقوق بین‌الملل عرفی در مسیری جدا از نظریة کهنه عدم مسئولیت مطلق صورت گرفته است که به موجب آن دولتها در قبال دعاوی افرادی که هم اتباع کشور خوانده و هم اتباع کشور خواهان بودند، مطلقاً مسئولیتی ندارند. این نظریة عدم مسئولیت مطلق به دلایل زیر مورد

انتقادهای فراوان قرار گرفته است: نخست اینکه این نظریه، ساده کردن بیش از حد و از سر بی‌دقتی مجموعه سوابق قضایی است که در این زمینه وجود دارد؛ دوم اینکه این نظریه بر این فرض درست از لحاظ تئوری لیکن نادرست در عمل استوار است که چنین خواهانهایی در صورت عدم رعایت نظریه عدم مسئولیت دولتها، از حمایت دو کشور برخوردار خواند شد؛ سوم اینکه نظریه مورد بحث، به شکلی غیرمنصفانه برای قوانین داخلی که به‌موجب آنها تابعیت بر اصل خون مبتنی است یا ترک تابعیت داوطلبانه را محدود می‌سازد، وزن و اعتباری غیرلازم قائل می‌شوند؛ چهارم اینکه نظریه عدم مسئولیت، دیوانه‌های بین‌المللی را ملزم می‌سازد که از تعیین تابعیت خواهانها براساس موازین حقوق بین‌الملل خودداری ورزند و از این رهگذر به اتباع کشورهای قوانین تابعیت آنها، تغییر تابعیت را غیرممکن یا دشوار می‌کند لطمه وارد آورده و آنها را تنها به دلیل داشتن پیوندهای صوری و احتمالاً نامربوط با کشور خوانده، متضرر کند. در نتیجه این انتقادهای نظریه عدم

مسئولیت، مردود شناخته شده و در سوابق قضایی عمده پس از جنگ، تصمیمات [مراجع داوری]، براساس نظریه تابعیت مؤثر اتخاذ شده اند.

شهروندي ايران كه منحصرأ حاصل محدوديتهاي قانوني اين کشور در مورد ترك داوطلبانة تابعیت يا تحميل خودبخود شهروندي بر پاره اي از افراد است - مانند همسران و فرزندان زاده آمريكاي مردان ايراني - نمي تواند از پيوندهاي راستين با ايالات متحده مهمتر باشد؛ بويژه اينکه اينگونه سياستهاي مربوط به تابعیت ايران، مغاير حقوق انساني خواهانها است که در اعلاميه حقوق بشر تصريح شده است.

## بخش چهارم دلایل صدور رأی

چنانچه ديوان قبلاً نظر داده است<sup>2</sup> و طبق توافق طرفين، بيانیه هاي الجزاير تشكيل معاهده اي را مي دهند که به موجب

---

2. تصميم در پرونده الف/1، موضوع اول، مورخ 20 ژوئيه 1982 (8 مرداد ماه 1361).

حقوق بین‌الملل منعقد شده است و باید طبق مواد 31 و 32 کنوانسیون 1969 وین در باب قانون معاهدات («کنوانسیون»)<sup>3</sup> تفسیر شود.

بدین‌سان وظیفه دیوان، تفسیر مواد ذی‌ربط بیانیه‌های الجزایر «طبق معنای معمولی که از کلمات و اصطلاحات آن استنباط می‌شود، در سیاق عبارت و باتوجه به هدف و مقصود آن»<sup>4</sup> می‌باشد.

ایالات متحده استدلال می‌کند که متن، روشن و بدون ابهام بوده و بیانیه با تعریف «اتباع» به‌عنوان «شهروندان» که اصطلاحی است در حقوق داخلی، این نکته را به وضوح ذکر کرده است که کلیه اتباع ایالات متحده و ایران و از جمله اتباع مضاف، حق اقامه دعوی در این دیوان را دارند.

ایران نیز عقیده دارد که متن از این لحاظ که معنای معمولی واژه «تبعه»، اتباع مضاعف را مستثنی می‌کند، روشن و بدون ابهام بوده و حرف ربط انفصالی «یا» نیز هرگونه ابهام را مرتفع

---

3. U.N. Doc. A/ Conf. 39/27, 23 May 1969, Reprinted in 8 I.L.M. 679 (1069).

4. همان مأخذ: بند 1 ماده 31.

می‌سازد. علاوه بر این ایران استدلال می‌کند که اعطای صلاحیت به دیوان بین‌المللی به موجب معاهدات، تنها در حد «ارادة مشترك» دولتها امکان‌پذیر است و نمی‌توان تصور کرد ایران که تابعیت مضاعف را به رسمیت نمی‌شناسد، به هنگام امضای بیانیه حل و فصل دعاوی، چنین صلاحیتی را پذیرفته باشد.

هیچ‌کدام از این استدلالها را نمی‌توان پذیرفت.

دیوان نمی‌تواند با این استدلال موافقت کند که متن، چنان روشن و بدون ابهام است که تحلیل و بررسی بیشتر را غیرضروری می‌سازد. بعلاوه، تعریف «اتباع» به عنوان «شهروندان» در بیانیه حل و فصل دعاوی طریق ناقصی جهت طرح موضوع تابعیت مضاعف با توجه به موضع رسمی و به ثبت رسیده ایالات متحده در مورد دعاوی اتباع مضاعف، بوده است؛ موضعی که طبق آن: «دولتها ملزم به رسمیت شناختن دعاوی اقامه شده علیه خود توسط دولتی دیگر به نمایندگی از جانب فردی که دارای تابعیت هر دو دولت است، نیستند، مگر آنکه چنین فردی پیوندی نزدیکتر و مؤثرتر با دولت



خواهان داشته باشد»<sup>5</sup> انتظار می‌رفت که اگر ایالات متحده مایل بود قاعده دیگری را دایر بر نادیده گرفتن نزدیکی نسبی پیوندها پیشنهاد کند، این پیشنهاد را روشن‌تر بیان نماید. در مورد استدلال دیگر ایران باید گفت که به‌موجب کنوانسیون وین، اثبات «ارادة مشترك» با پذیرش آگاهانه کلیه آثار شرایط مورد توافق توسط هر یک از طرفین الزامی نیست. دیوان باید به «کلمات و اصطلاحات معاهده در سیاق عبارت و با توجه به هدف و مقصود آن» بپردازد، نه به تفاهم یا قصد ذهنی هر یک از طرفین.

دیوان براساس بند 3 (ج) ماده 31 کنوانسیون وین باید «کلیه قواعد ذی‌ربط حقوق بین‌الملل که در روابط فی‌مابین طرفین قابل‌اعمال باشد» را در نظر گیرد. مجموعه قابل‌ملاحظه‌ای از نوشته‌های حقوقی که در این تصمیم تحلیل شده‌اند، دیوان را به این نتیجه رهنمون می‌سازند که قاعده قابل‌اعمال حقوق بین‌الملل، قاعده تابعیت غالب و مؤثر است.

---

5. این موضع رسمی در یادداشت مورخ 19 فوریه 1962 دستیار رئیس اداره حقوقی وزارت خارجه جرج اسپنگر که توسط ایالات متحده به جلسه استماع تسلیم شد، آمده است.

## 1- کنوانسیون 1930 لاهه

در 12 آوریل 1930 (23 فروردین ماه 1309) کنوانسیون با عنوان «در باب پاره‌ای موضوعات مربوط به تعارض قوانین تابعیت» («کنوانسیون لاهه») در شهر لاهه منعقد گردید. چنانکه ماده یک کنوانسیون مزبور به روشنی متذکر می‌گردد، تصمیم یک دولت در باب این مسئله که چه کسانی اتباع آن به شمار می‌آیند، «تا آنجا که این تصمیم با قوانین بین‌المللی حاکم بر تابعیت سازگار باشد» مورد احترام و رعایت دولتهای دیگر خواهد بود. بنابراین، حقوق بین‌الملل این نکته را تعیین نمی‌کند که چه کسی تبعه کشوری است، بلکه شرایطی را بیانی می‌کند که تحت آن تعیین نمی‌کند که چه کسی تبعه کشوری است، بلکه شرایطی را بیان می‌کند که تحت آن تعیین تابعیت باید توسط دولتهای دیگر به رسمیت شناخته شود.

ماده چهارم کنوانسیون لاهه مقرر می‌دارد: «یک دولت نمی‌تواند از یکی از اتباع خود علیه دولتی که این تبعه تابعیت آن را نیز دارد، حمایت

دیپلماتیک بعمل آورد». اما این ماده را باید با احتیاط تفسیر کرد. نه تنها بیش از 50 سال از عمر این ماده می‌گذرد و در معاهده‌ای گنجانده شده که تنها 20 کشور آن را امضا کرده‌اند، بلکه تغییرات عظیمی نیز از آن هنگام تاکنون در مفهوم حمایت دیپلماتیک به وقوع پیوسته و این مفهوم طی دوره یاد شده گسترش یافته است.

*See Siorat, Juris-Classeur Droit International, La Protection Diplomatique, Fasc. 250-B., No. 20, (1965); Kiss, Répertoire de Droit International, Dalloz, Protection Diplomatique No. 14.*

این مفهوم همچنان در جریان تحول و تغییر است و تمیز میان انواع مختلف حمایت، اعم از حمایت کنسولی و حمایت در ارتباط با دعاوی، ضرورت دارد. علاوه بر این، تاریخچه مذاکرات مربوط به ماده 4 کنوانسیون لاهه نشان می‌دهد که شمول آن در موردی، چون پرونده حاضر، که تبعه مضاعفی در دیوانی بین المللی، خود ادعای شخص خود را علیه یکی از دولتهای اقامه می‌کند که تابعیت آن را دارد، محل تردید است. چنین پیشنهادی در جریان کنفرانس، تسلیم ولی رد شد.

*See Kusters, XXV Rev. de Droit International Privé 412, 424 (1930).*

دلیل دیگر محل تردید بودن شمول ماده چهار بر دعاوی مطروح توسط اتباع مضاعف در این دیوان این است که ماده چهار طبق مفاد خود، تنها شامل اعمال حمایت دیپلماتیک توسط کشورها است. با آنکه آشکار است که این دیوان، دیوانی است بین‌المللی که به موجب معاهده‌ای بین‌المللی تأسیس یافته و با آنکه پاره‌ای از پرونده‌های دیوان متضمن اختلافات بین دولتین و نیز مستلزم تفسیر و اعمال حقوق بین‌الملل عمومی است، با این حال اغلب اختلافات (و از جمله کلیه دعاوی اتباع مضاعف) متضمن طرفی خصوصی از یک سو و دولت یا واحدهی تحت کنترل دولت از سوی دیگر است و بسیاری از اختلافات را در درجه اول، موضوعات حقوق داخلی و نیز موضوعات مربوط به موازین کلی قانونی تشکیل می‌دهد.<sup>6</sup> در این‌گونه

---

6. ماده پنج بیانیه حل و فصل دعاوی مقرر می‌دارد: «هیئت داوران اتخاذ تصمیم درباره تمام موارد را براساس رعایت قانون انجام خواهد داد و مقررات حقوقی و اصول حقوق تجارت و حقوق بین‌الملل را بکار خواهد برد و در

پرونده‌ها دیوان در باب حقوق خواهان و نه کشورش باید تصمیم بگیرد. این موقعیت را باید با وضعیتی مقایسه کرد که دولت‌ها از دعاوی اتباع خود براساس حقوق بین‌الملل حمایت می‌کنند و دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی آن را چنین توصیف کرده است: «... يك دولت، وقتی به عهده می‌گیرد که از طریق اقدام دیپلماتیک یا رسیدگی‌های قضایی بین‌المللی از جانب یکی از اتباع خویش دعوی وی را دنبال کند، در واقع حق خود را مطالبه می‌کند؛ یعنی حق حصول اطمینان از این امر که در وجود یکی از اتباعش، قواعد حقوق بین‌الملل رعایت می‌گردد».<sup>7</sup> علاوه بر این، موضوع و هدف بیانیه‌های الجزایر، نه بسط معنای متداول و معمولی حمایت دیپلماتیک، که حل بحران روابط ایران و ایالات متحده بوده است. ظاهراً این نکته آشکار است که یکی از موانع عمده حل بحران مذکور، وجود مرافعات عدیده‌ای بوده است که شهروندان ایالات متحده در دادگاه‌های این کشور علیه ایران اقامه کرده بودند؛

---

این مورد، کاربردهای عرف بازرگانی، مفاد قرارداد و تغییرات اوضاع و احوال را در نظر خواهد گرفت».

7. *The Panevezys- Saldutiskis Railway Case*, PCIJ, Series A/B, No. 76 (1939) 4, 16.

مرافعاتی که غالباً به صدور احکام توقیف دارائیهای ایران انجامیده بود. به منظور غلبه بر این مانع و فراهم آوردن موجبات برگشت دارائیهای ایران و ختم مرافعات مذکور، مرجع جانشین جدیدی که این دیوان باشد، بوجود آمد.

این نکته نیز قابل ذکر است که ماده پنج کنوانسیون لاهه، اصل پیوند محکم تر را در مواردی به رسمیت شناخته است که در آنها دولتهای ثالث باید در باب پرونده های متضمن اتباع مضاعف تصمیم بگیرند. گرچه این دیوان ارگانی از یک دولت ثالث نیست،<sup>8</sup> دیوانی هم نیست که در آن - چنانکه فوقاً یادآور شدیم - یک دولت به اختیار خود حمایت از دعاوی را بعهدہ بگیرد و اخذ تصمیم درباب دعاوی، منحصرأ براساس حقوق بین الملل عمومی صورت پذیرد.

## 2- سوابق قضایی

---

8. مقایسه کنید با تصمیم کمیسیون حقوق بشر اروپا که نظر داده است: «دیوان عالی غرامت متفقین- آلمان» در جمهوری فدرال آلمان که قوانین آلمان را اعمال و تفسیر می کنند، یک دیوان بین المللی است. جلد دوم سالنامه کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، 288 (1958-1959).

در این زمینه، تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از تصمیمات قضایی و داوری ذی‌ربط وجود دارد که اغلب آنها پیش از جنگ جهانی دوم اتخاذ شده و دانشمندان علوم حقوق درباب آنها تکمله نوشته و یا آنها را تفسیر کرده‌اند. لاقلاً نوشته‌های یک دانشمند، پروفیسور ا.ب. بورچارد نه تنها به این دلیل که نویسندگان بعدی، نظرات وی مبني بر جانبداری از قاعده عدم مسئولیت<sup>9</sup> را منعکس کرده‌اند، بلکه به دلیل نفوذ او بر کنفرانس لاهه که طی آن، کنوانسیون 1930 لاهه به تصویب رسید، ظاهراً تأثیر عمده‌ای داشته است. در واقع، سوابق قضایی مورد استناد بورچارد عموماً نتیجه‌گیری او را تأیید نمی‌کنند.<sup>10</sup> طرفهای داوری پرونده حاضر تصدیق کرده‌اند که تا قبل از سال 1930 قانون، مشخص نبوده است. با این حال ایران انعقاد کنوانسیون 1930 را نقطه عطف قاطعی تلقی می‌کند که به تبلور

9. See E.M. Borchard, *The Diplomatic Protection of Citizens Abroad* 588 (1927).

10. See Griffin, "International Claims of Nationals of Both the Claimant and Respondent States-The Case History of a Myth". 1 *The International Lawyer* 400, 402 (1966-67).

و تذکاریه مورخ 6 نوامبر 1957 (18 آبان ماه 1336) وزارت خارجه که توسط آقای گریفین تهیه و در جلسه استماع، توسط ایالات متحده تسلیم گردید.

قاعدة عدم مسئولیت انجامیده است. از سوی دیگر، ایالات متحده به تعداد محدود دولتهای امضاکننده این کنوانسیون و به رویه و عمل دولتها بویژه در انعقاد و تفسیر موافقتنامه‌های حل و فصل دعاوی طی دوران پس از جنگ دوم اشاره می‌کند. به عقیده دیوان که فرصت برخورداری از استدلال‌ات کتبی و شفاهی مشاوران برجسته طرفهای داوری را در باب این موضوعات داشته است، ذکر تمامی سوابق قضایی مورد استناد طرفهای داوری و اظهار نظر در باب آنها لازم نیست؛ زیرا دیوان قانع شده است که وضعیت قانون در دوران پیش از سال 1945 هر چه باشد، بهترین قاعدة مورد اعمال به هنگام انعقاد بیانیه‌های الجزایر و در دوران معاصر، قاعدة تابعیت غالب و مؤثر است.

دو تصمیم بسیار مهم در باب تابعیت مضاعف که در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، اتخاذ شده‌اند، تأثیر قاطعی برجای نهاده‌اند. نخست، دیوان بین‌المللی دادگستری، در قضیه نوت‌بام در تاریخ 6 آوریل 1955 (17 فروردین ماه 1334) چنین اظهار نظر کرده است:



«داوران بین‌المللی... تابعیت واقعی و مؤثر را مرجح دانسته‌اند؛ تابعیتی که با واقعیات سازگار بوده و تابعیتی که بر پیوندهای واقعی مستحکم‌تر شخص ذی‌ربط با یکی از دولتهای متبوع و مبتنی باشد. عوامل مختلفی در نظر گرفته می‌شوند که اهمیت آنها از موردی به مورد دیگر متفاوت است: محل اقامت عادی شخص، عامل مهمی است؛ اما عوامل دیگری چون مرکز علیق و منافع، پیوندهای خانوادگی، مشارکت در زندگی عمومی، دلبستگی شخص به کشوری معین و تلقین این دلبستگی به فرزندان و غیره نیز وجود دارند».

بنحو مشابهی، دادگاههای کشور ثالث نیز به‌نگام بررسی وضع تابعیت فردی که دو کشور دیگر نیز وی را تبعه خود می‌دانند، برای حل این تعارض به معیارهای بین‌المللی توسل می‌جویند و گرایش غالب آنها، مرجح شمردن تابعیت واقعی و مؤثر است»<sup>11</sup>.

---

11. قضیه نوتسه‌بام، (لیختنشتاین علیه گواتمالا) گزارشهای دیوان بین‌المللی دادگستری (1955) 4، 22.

گرچه قضیه نوته‌بام متضمن ادعا علیه دولتی نبود که نوته‌بام تبعه آن باشد با این حال، همین قضیه نشان می‌دهد که دیوان بین‌المللی دادگستری کوشش در راه یافتن تابعیت مؤثر و واقعی مبتنی بر واقعیت پرونده را بر روش استناد به معیارهای صوری ترجیح می‌دهد و روش اول را می‌پذیرد و تأیید می‌کند. تصمیم نوته‌بام در سراسر حقوق بین‌الملل مربوط به تابعیت اثر گذاشته است.

چند ماه بعد در 10 ژوئن 1955 (20 خرداد ماه 1334) کمیسیون حل اختلاف ایتالیا - ایالات متحده که در اجرای معاهده صلح سال 1947 بوجود آمده بود، در قضیه مرژه چنین تصمیم گرفت که اصل «... مبتنی بر برابری دولتهای حاکم که به‌موجب آن حمایت دیپلماتیک در مورد اتباع مضاعف اعمال نمی‌گردد، باید در برابر اصل تابعیت مؤثر، هرگاه تابعیت مؤثر مربوط به دولت خواهان باشد، تسلیم شود». قضیه مرژه (ایالات متحده علیه ایتالیا) (1955) 236, 247 R.I.A.A. 14. کمیسیون مزبور همین تحلیل را در پرونده‌های مشابه متعدد دیگری که متضمن اتباع

مضاعف بودند، بکار گرفت. کمیسیون حل اختلاف فرانسه و ایتالیا نیز طبق «نظریه پیوند» در باب چند پرونده متضمن دعاوی اتباع مضاعف تصمیم گرفت. رجوع شود به: *Rambali Claim* (France v. Italy) 13, R.I.A.A. 786 (1957). *Menghi Claim* (France v. Italy) 13, R.I.A.A. 801 (1958). *Lombroso Claim* (France v. Italy) 13, R.I.A.A. 804 (1958).

### 3- نوشته‌های حقوقی

پاره‌ای از ذی‌صلاح‌ترین حقوق‌دانان بین‌المللی اصول بکارگرفته شده در این پرونده‌ها را تأیید می‌کنند. بادووان می‌نویسد که تابعیت مؤثر باید حاکم باشد؛ زیرا تابعیت، تعبیر قضایی یک واقعیت اجتماعی است.<sup>12</sup> موردی در کتاب خود تحت عنوان «حکم نوته‌بام و شرط تابعیت مؤثر» (1958) 23 *Rabels Zeitschrift* 515 درستی قاعده ادعایی منع دولتها از اقدام علیه دولتی دیگر در موارد تابعیت مضاعف را مورد تردید قرار می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که حکم قضیه نوته‌بام، شمولی کلی و عمومی دارد. پلدوفیسخر در کتاب خود تحت عنوان «دوره دروس کلی حقوق

---

12. Basdevant, "Conflicts de Nationalités dans les Arbitrages vénéliens de 1903-1905", Rev. de Droit Intern. Privé 41, 60-61 (1909).

بين الملل عمومي (1972) 162-63 Recueil des Cours 136  
مي نويسد:

«دکترين پيوند مؤثر يا وابستگي غالب،  
منظماً در طول قرن نوزدهم بکار گرفته  
شده است؛ اما از آنجا که بکارگيري  
اين دکترين عموماً به منظور رد دعاوي  
صورت گرفته و در عين حال اين نکته را  
به عنوان حقيقت مسلمي به اثبات  
رسانده است که خود دولتها از اعمال  
حمایت ديپلماتيك در مورد اتباع  
مضاعفي که در عين حال تابعيت دولت  
خوانده رادارند، خودداري ميکنند، اين  
نتيجه گرفته شده است که طبق قاعده اي  
كلي، دعاوي اقامه شده به سود اتباع  
مضاعف، مردود شناخته ميشود... و اين  
ايده محرز و مسلم شده است که درخواست  
اعمال حمايت به سود اتباع مضاعف بايد  
مردود اعلام گردد.

اين قاعده که از سال 1965 مجدداً توسط  
«انستيتوي حقوق بين الملل» مورد تأييد  
قرار گرفته است، بيان درست موضع جاري  
علم حقوق نيست. ديوان بين المللي  
داگستري با صدور حکم قضيه نوتيه بام،  
اصل كلي و عمومي را تأييد کرده است».

دوفیسخر نتیجه می‌گیرد که تصمیم مربوط به قضیه مرژه «...ظاهراً با دقتی کافی و به اختصار، قوانین قابل اعمال را بیان می‌کند...». همان مأخذ صفحه 163.

طبق نوشته‌های حقوقی سالهای اخیر، نظریه «تابعیت واقعی غالب» Rousseau, *Droit International Public*, Précis Dalloz, 112 (1976) حد اقل در مقابل دیوان‌های بین‌المللی، همان نظریه تابعیت مؤثر است. رجوع شود به: Batiffol et Lagarde, *I Droit International Privé* No. 82 (7<sup>th</sup> ed. 1981); Siorat, *Juris-Classeur Droit International*, La Protection Diplomatique, Fasc. 250-B, No. 20 (1965); Reuter, *Droit International Public*, Themis, 236 (5<sup>th</sup> ed. 1976); (1961) 2 Y.B. Int'l Law Comm'n 46, 49, U.N. Doc. A/CN. 4/134, Add. 1; 1977 *Digest of United States Practice in International Law* 693-94; Rode, ("Dual Nationals and the Doctrine of Dominant Nationality"), 53 Am. J. Int'l L. 139 (1959); Messia, "la protection diplomatique en cas de double nationalité", 1960 *Hommages Basdevant* 556; Donner, *The Regulation of Nationality in International Law* 95 (1983).

براونلی به ضرورت اثبات پیثوند غالب و مسلط اشاره کرده است و می‌گوید «هرگاه بتوان انتخابی به عمل آورد، از اصل برابری دولتها الزاماً تخطی نمی‌شود؛ گو اینکه اگر پیوندهای ظریف و دقیقی که

حقوق داخلی بر آنها صحه می‌گذارد، دعوی را مردود سازند، از اصل مزبور احتمالاً تخطی خواهد شد. رجود شود به:

Leigh, "Nationality and Diplomatic Protection", 20 The International and Comparative Law Quarterly 453, 475 (1971).

این روند تغییر قاعده عدم مسئولیت کنوانسیون لاهه از راه جستجو برای یافتن تابعیت غالب و مؤثر به هیچ روی شگفت‌آور نیست؛ زیرا با تحولات معاصر حقوق بین‌الملل به منظور اعطای حمایت‌های قانونی به افراد حتی علیه دولت متبوعشان، سازگار است. علاوه بر این چنانکه تذکریه گریفین (پانویس شماره 10 سابق‌الذکر) آشکار می‌سازد، بسیاری از تصمیمات ذی‌ربط اتخاذ شده در قرن نوزدهم از راه قائل شدن وزن و اعتبار فراوان برای محل اقامت، نگرانی‌های مشابهی را منعکس ساخته‌اند.

بدین‌سان قاعده ذی‌ربط حقوق بین‌الملل که دیوان طبق مفاد بند 3 (ج) ماده 31 کنوانسیون وین، می‌تواند به منظور تفسیر بیانیه در نظر گیرد، قاعده‌ای است که در اظهار نظر ضمنی داوران در قضیه نوته‌بام بیان شده که همان قاعده تابعیت واقعی و

مؤثر و جستجو براي يافتن «پيوندهاي واقعي مستحکم‌تر شخص ذي‌ربط يا يکي از دولتهاي متبوع او است». باتوجه به اثر نافذ اين قاعده پس از صدور حکم قضيه نوت‌ه‌بام، ديوان نتيجه مي‌گيرد که اشاراتي که در بيانيه‌هاي الجزاير به «تبعه» و «اتباع» شده است، بايد طبق قاعده مزبور درك گردد مگر آنکه استثنا بر اين قاعده به روشني ذکر شده باشد. چنانکه فوقاً يادآوري گرديد، نظر ديوان اين است که در بيانيه‌هاي الجزاير چنين استثناي آشکاري ديده نمي‌شود.

به دلایلي که در بالا بر شمرده شد، نظر ديوان اين است که صلاحيت رسيدگي به دعاوي اتباع مضاعف (اتباع ايران و ايالات متحده) عليه ايران را در مواردی دارد که تابعيت غالب و مؤثر خواهان طی دوره ذي‌ربط (از تاريخ ايجاد ادعا تا 19 ژانويه 29/1981 دي ماه 1359)، تابعيت ايالات متحده بوده است.<sup>13</sup> ديوان در تعيين

---

**13.** موضوع تفسيري که در اين پرونده توسط دولت ايران مطرح گرديده است، تنها به دعاوي اقامه شده عليه ايران مربوط مي‌شود؛ اما استدلال مطروح در اين تصميم، در مورد هر دعوي که عليه ايالات متحده اقامه شود نيز عيناً صدق مي‌کند.

تابعیت غالب و مؤثر، کلیه عوامل ذی‌ربط و از جمله محل اقامت معمولی، مرکز علایق و منافع، پیوندهای خانوادگی، مشارکت در زندگی عمومی و سایر شواهد وابستگی را در نظر خواهد گرفت.

دیوان بر این نتیجه‌گیری اخطار مهمی می‌افزاید. در پرونده‌هایی که دیوان بر اساس تابعیت غالب و مؤثر خواهان به صلاحیت خود رأی می‌دهد، تابعیت دیگر خواهان می‌تواند از لحاظ ماهیت دعوی همچنان ذی‌ربط و معتبر بماند.

لاسه، به تاریخ 6 آوریل 1984

(17 فروردین ماه 1363) **گونار**

**لاگرگون**

(رئیس دیوان)

**نیلس منگارد**

**ویلم ریپهاخن**

موافق در

نتیجه

**جرج اچ. آلدریج**

**هوارد ام هولتزن**

**ریچارد ام. ماسک**

موافق در نتیجه

موافق در نتیجه

موافق در نتیجه



دولت جمهوری اسلامی ایران ضمن بیانیه ای در 63/2/4 مخالفت و اعتراض خود را به رأی مزبور اعلام نمود. داوران ایرانی دیوان نیز ضمن اعتراض به این رأی نظریه مخالف خود را مستدلاً و به تفصیل در 63/6/9 در دیوان داوران ثبت کردند.

«مجله حقوقی» امیدوار است فرصتی بدست آورد تا متن کامل نظرات داوران ایرانی را همراه با سایر نظرات و عقایدی که در موضوع تابعیت مضاعف ابراز گردیده است، منتشر نماید.

**زمستان 64**